

رابطه دولت و قانون

تئوری دولت از سه نقطه نظر مورد بحث قرار گرفته است. از نظر علوم سیاسی که وظائف بالفعل دولتها مورد گفتگو است. از نظر فلسفه سیاسی ایده‌آلی که دولت باید آن چنان باشد مورد مذاقه است. و از نظر حقوقی که رابطه دولت و قانون مورد بحث و فحص است.

درباب رابطه دولت و قانون سه نظریه موجود است. اول نظریه ای که قائل برتری دولت بر قانون است و طرفداران آن عبارتند از هگل و فلاسفه توتالیتر و آستین انگلیسی. دوم نظریه ای که قائل برتری قانون بر دولت است و معتقدین بآن عبارتند از ایرینگ و ژلینک و دوگی و کراب. سوم نظریه قائل بوحدت دولت و قانون است که کلسن آلمانی الاصل آنرا بیان کرده است.

نظریه اول - دولت برتر از قانون است

آستین انگلیسی

قانون اراده حاکم است. دولت ایجادکننده قانون است و لذا دولت را نمیتوان

مقید ساخت.

دولت چیست ؟ یک جامعه سیاسی مرکب از جمعیت معتابه - که در آن مافوقی باشد که عموم افراد مطیع او باشند و خود او عادتاً مطیع مافوق دیگری نباشد حاکم مطلق در این اجتماع دارای قدرت سلطه ای میباشد که باستناد آن میتواند قانون وضع کنند.

رابطه حاکم مطلق باعامه مردم رابطه سیاسی یعنی رابطه مبتنی بر قدرت است و رابطه حقوقی یعنی رابطه ای که تابع اصول و مقررات موضوعه باشد، نیست زیرا رابطه حقوقی بین دو طرف برقرار میشود که صاحب سلطه ای مافوق هر دو آنها موجود باشد که بتواند اصول و مقررات موضوعه را نسبت بآنها اعمال کند پس بنظر آستین آنچه را با اراده دولت مخالف باشد دور افکنده میشود زیرا حاکم مطلق را نمیشود محدود کرد.

دو مسئله : آیا قانون اساسی و مقررات بین الملل حقوق هستند ؟

قانون اساسی

در نظریه آستین در مقابل کلی مجموعی هیئت حاکمه یک سلسله اخلاقیات است ولی در مقابل فرد فرد آنها قانون موضوعه است مثلاً یک عضو مجلس تابع مقررات پارلمان است گرچه خود جزو هیئتی است که وضع قانون میکند.

رابطه دولت و قانون

ولی اگر هیئت حاکمه جامعه ای مرکب از یک نفر باشد قانون اساسی برای او اخلاقیات است .

حقوق بین الملل

طبق نظر آستین چون مقررات بین الملل رابطه دولتهای حاکمیت دار همپراز را تنظیم میکند حقوق موضوعه محسوب نمیشود بلکه صرفاً مقررات اخلاقی است .

توضیحاً : حاکمیت از نظر آستین سه خصوصیت دارد : ضرورت و اطلاق و وحدت . که فرض حقوق بودن مقررات بین الملل با اطلاق حاکمیت دولتها منافات دارد .

نقد نظریه آستین

۱ - اطلاق حاکمیت اراده حاکم مطلق را اگر جداً در جوامع داخلی بپذیریم ، در جامعه بین الملل که واقعیت خارجی غیر قابل انکاری است پذیرفتنی نیست زیرا وجود دولتهای حاکمیت دار همپراز موجب محدودیت حاکمیت دولتها میگردد ، گرچه محدودیت متقابل و متساوی باشد و در عین حال وحدت حاکمیت (غیر قابل تقسیم بودن) آنها منتفی میسازد . حال اگر یک نکته ثابت گردد ، نظریه آستین از کلیت ساقط میشود و آن نکته عبارت از اینست که مقررات بین الملل حقوق است نه اخلاق و برای اثبات این نکته کافی است که مقررات بین الملل دارای ضمانت اجرائی باشد . برای اثبات آن میگوئیم : وجود چند دولت حاکمیت دار همپراز و بقای آنها در جوار هم دلیل وجود تعادل در روابط بین المللی است که آنها بنظم عمومی بین الملل تعبیر میکنند . برهم زدن نظم عمومی بین الملل مواجه با عکس العمل مردم و دولتهای جهان میگردد که در مورد دولت آلمان نازی مشاهده شد که دارای چه عواقب وخیمی بود . ممکن است برهم زدن نظم عمومی چندان نباشد که منجر بچنگ گردد ولی در هر صورت بدون عکس العمل نمی ماند : ابراز انزجار و انتقاد مطبوعاتی و قطع روابط سیاسی و اقتصادی و غیره نمونه ای از آن عکس العمل است . پس مقررات بین الملل واجد ضمانت اجرائی هستند گرچه شبیه ضمانت اجرائی قوانین عادی نمیباشد و لذا حقوق است . و چون مقررات بین الملل مسلماً اسر حاکم مطلق العنان نیست ، پس نظریه آستین از کلیت میافتد .

۲ - آستین حاکم را یک فرد معینی یا یک هیئت مشخصی میداند که از سایر افراد اجتماع مجزا است و قدرت را در دست دارد . این تفکیک صحیح نیست . حاکم اصلی ملت است . دولت هیئتی است از افراد همان اجتماع که مأمور اعمال حاکمیت ملی است و قانون اساسی که مستقیماً از طرف ملت (رفرا ند م) یا بالواسطه و با تفویض اختیارات (مجلس مؤسسان) وضع شده است دستور العمل هیئت مأمور اعمال حاکمیت ملی میباشد . و همانطوریکه هر قانون عادی ، آئین نامه اجرائی لازم دارد ، اجرای قانون اساسی هم مستلزم داشتن اختیار وضع قانون عادی میباشد ولی مشروط بر اینکه در حدود قانون اساسی باشد والا دولت متخلف از مقررات قانون اساسی (فرض بر این است که قانون اساسی طبق احتیاجات مردم وضع شده) مواجه با اشکالاتی میشود که حد اقل آن مقاومت منفی

رابطه دولت و قانون

و حد اکثر آن عصیان و انقلاب است. پس قانون اساسی دارای ضمانت اجرایی است و ماهیتاً حقوق است حتی برای کلی مجموعی هیئت حاکمه و در نتیجه نظریه آستین یکبار دیگر از کلیت میافتد و لذا مردود است.

اولپین حکیم مشهور میگوید: « قانون یعنی میل و اراده شهریار » .

هگل Hegel میگوید دولت بنفسه یک‌غایت اجتماعی است. انسان فقط در دولت میتواند خودیابی کند. فرد فقط بعنوان یک جزء از مطلق دولت میتواند ادعائی داشته باشد. دولت برحق است. اشتباه نمیکند. اراده دولت قانون لازم الاتباع است... نظریه هگل توسط نازی‌ها چند قدم بجلو برده شد.

نازی‌ها و فاشیست‌ها معتقدند که قانون اراده پیشوا است. کوشش برای محدود کردن دولت خیانت است زیرا منجر باحیای عقاید از مد افتاده ایبرالیسم میشود که باسم حمایت خود رفاهیت اجتماعی را ازین میبرد.

کمونیست‌ها استبداد را یک عنصر اساسی نظامی اجتماعی زمان و مکان خود میدانند. درد کترین‌های فوق قانون سلاحی است که دولتها برای پیش بردن هدفهای سیاسی خود از آن استفاده میکنند، نه اینکه زنجیری باشد که قوه مجریه را مقید سازد.

نظریه دوم - قانون مقدم بر دولت است

پیروان این نظریه میگویند که قانون اساسی تر از دولت و مقدم بر آن است و آنرا محدود و مقید میسازد. ایهرینگ Ihering میگوید: قانون بتمام معنی موقعی خوب است که هم حاکم و هم تابع هر دو را ملزم نماید. عیب کار اینجا است که ایهرینگ دولت را موجد قانون میدانند در حالیکه مسلم است که هیچ خالق را نمیتوان مقید مخلوق خودش فرض کرد. ایهرینگ خود متوجه این نکته شده و آنرا با این استدلال حل کرده: اگر دولت داوطلبانه تسلیم قانونی که خود وضع کرده، بشود آسان‌تر میتواند حکومت کند. (دلیل استحسانی است).

ژلینک - Jellinek میگوید دولت موجد قانون است ولی داوطلبانه تسلیم آن میشود. - پس اگر نخواست تسلیم شود تکلیف چیست؟

این نویسندگان منبع قانون را اراده دولت میدانند ولی بعلی که ذکر میکنند دولت را ملزم بتبعیت از قانون می‌شمارند.

ولی دوگی و کراب Krabbe معتقدند که منبع قانون خارج از اراده دولت است. دوگی میگوید دولت ملزم است که از قانون تبعیت کند و علت را همبستگی و وحدت حقوق و تکالیف solidarity میدانند. دوگی معتقد است چیزی که بشود آنرا حاکمیت نامید، وجود ندارد.

کراب Krabbe معتقد است که دولت واضح قانون نیست و نه فقط اراده دولت نمیتواند منبع قانون باشد بلکه هیچ اراده‌ای نمیتواند منبع قانون باشد. ترس کراب از این است که اگر اراده را منبع قانون بشناسد آن قلت برتری اراده دولت پیش بیاید.

رابطه دولت و قانون

کراب معتقد است که منبع قانون را در درك ذهنی حتی نزد اجتماع باید جستجو کرد... چیزی که برخلاف عقیده اکثریت، با اجتماعی بنام قانون تحمیل شود قانون نیست. قوای مقننه و مجریه و قضائیه ابزارهایی هستند که اجتماع بوسیله آنها درك خود را از حق بیان و اجرا میکنند. قانون موقعی که دیگر برای اجتماع قابل قبول نباشد از قانون بودن سیافتند.

کراب نکته بسیار لطیفی را بیان نموده ولی منبع قانون را در یک محل متغیر و ناهم آهنگ قرار داده است که بلحاظهایی فاقد ارزش عملی است.

جرج پیتون G. Paton از نظریه کراب انتقاد میکند که اولاً مفهوم حق بخودی خود مؤثر نمیباشد مگر اینکه مقرون با اراده مردم گردد و ثانیاً کراب اصطلاح قانون را در معنایی بکار میبرد که با معنای مورد نظر حقوقدانان فرق کلی دارد.

نقد نظریه کراب

اولاً - نظم عمومی برای هر جامعه ضروری است. و لازمه نظم عمومی استقرار است و پایه استقرار وجود یک نظام حقوقی ثابت و معین است.

در عین حال اجتماع در حال تغییر دائم است و کلیه مقوله های تابعه آن در تغییرند. پس قانون در مرحله ثبوت از نظر فلسفی آن تغییر میکند و اگر بخواهیم قانون متناسب با آن را اعمال کنیم باید قانون را آن بان تغییر بدهیم. و معنی ابن کار برهم زدن نظام حقوقی و فقدان استقرار و پشت پا زدن بنظم عمومی است.

لذا از تغییر قانون صرف نظر شده و موقوف بشریفات خاص شده است.

ثانیاً - چه مقامی صالح برای تشخیص کمیت و جهت تغییرات حاصله در درك ذهنی مفهوم حق میباشد؟ - ضابطه تشخیص چیست؟ اینها اشکالاتی است که کراب حل نکرده است و علتش اینکه کراب استاتیک فکر میکرده است کراب اضافه میکند: چیزی که ممکن است وجود داشته باشد حکومت قوانین است نه حکومت افراد.

از نظریات نویسندگان فوق اینطور فهمیده میشود که قانون حتی اگر ناشی از اراده دولت باشد، دولت را ملزم میکند و مقررات مملکتی وسیله ای است برای کنترل اقدامات دولت.

نظریه سوم - دولت و قانون یکی هستند

کلسن: Kelsen معتقد است که دولت و قانون در حقیقت شیئی واحدی هستند که از دو دریچه بان نگاه کرده اند. همانطور که مردم قوای عالم را نزد خود مجسم میکنند و خدا را در نظر میگیرند، حقوقدان هم سلسله مراتب نوامیس اجتماعی را پیش خود مجسم میسازد و دولت را بوجود میآورد.

وقتی که در باره قواعد انتزاعی فکر میکنیم صحبت از قانون است و وقتی در باره مؤسساتی که آن قواعد و قوانین بوجود میآورند فکر میکنیم صحبت از دولت است.

رابطه دولت و قانون

ارزش عملی نظریه کلسن در این است که وی معتقد است قانون یک آیدیه notion اساسی تر از دولت میباشد. و معتقد است که ممکن است در جامعه‌ای نظام حقوقی موجود باشد ولی دولت وجود نداشته باشد.

و نتیجه میگیرد که در محیط بین‌المللی علی‌رغم اینکه تشکیلاتی مافوق دول وجود ندارد یک نظام حقوقی بین‌المللی موجود است و مقررات متداوله بین‌المللی را حقوق موضوعه میدانند نه اخلاقیات.

نقد نظریه کلسن

اولاً نظریه کلسن (تا آنجائیکه در کتاب پیتون منعکس است) فاقد دلیل حقوقی است بلکه با تشبیهاتی مقصود اوبیان شده است. ثانیاً اساسی تر دانستن notion قانون از دولت منتهی بقبول کردن نظریه دوم میگردد و اساس نظریه کلسن که وحدت دولت و قانون است بهم میخورد ثالثاً وجود یک نظام حقوقی بدون لزوم وجود دولت میرساند که دولت و قانون دو موضوع جداگانه هستند.

کلسن بخاطر اثبات حقوق بودن مقررات بین‌المللی چنین حرفی را گفته ولی در عین حال اساس نظریه خود را بهم زده است.

در حاشیه مطلب

اول ببینیم دولت و مقررات یا قانون بمعنی اعم، چیست؟ دولت و قانون دو جزء از یک واحد کلی مرتبط الاجزاء است.

دولت سازمانی است که در جامعه معینی حاکمیت ملی را اعمال میکند.

حاکمیت یک امر انتزاعی است از وضعیتی که اکثریت امکاناتی اجتماعی دارد و بعبارت دیگر سلطه عالی غیر قابل تقسیمی است که برای هر جامعه سیاسی ذاتاً ضروری است و در دست اکثریت امکاناتی آن جامعه قرار دارد و محدود است بنوامیس اجتماعی (غرض همان نوامیس طبیعی است که شکل اجتماعی گرفته. نوامیس طبیعی مانند آب ماهیت مطلقه است که شکل خاصی ندارد ولی در ظرف اجتماع شکل آنرا بخود میگیرد)

دولت یک مقوله اجتماعی است. و اجتماع محیط بر دولت است تسلط محاط بر محیط جایز نیست. اگر فرض کنیم که محاطی مسنط بر محیط شده است، در آن صورت وضع معکوس میشود واصل ما بقوت خود باقی میماند.

مطلق مقررات عبارتست از نوامیس طبیعی و مقررات موضوعه اعم از آنهائیکه نا آگاهانه و بشکل مقررات عرفی است. نوامیس طبیعی حاکم بر اجتماع و بالضروره حاکم بر دولت است. ولی مقررات موضوعه در حدود اجازه نوامیس طبیعی محکوم دولت است. حکومت نوامیس طبیعی بر دولت مطلق است ولی حکومت دولت بر قوانین موضوعه مقید بفعالیتهای قدرتهای متشکله دیگر اجتماع میباشد.

پس مقرراتی که طبق نوامیس اجتماعی از طرف هیئت حاکمه اجتماع باید مورد

رابطه دولت و قانون

تصمیم واقع شود در حدود مجال تصمیم محکوم اراده دولت است (اراده دولت ناشی از وضع آن و وضع ساخته و پرداخته اجتماع است) این مطلب بیان واقع است و نظرباینکه **واقعیت** یک امر خارجی متغیر است که تغییرات آن منظم و جهت یافته میباشد.

لذا هم موارد تصمیم وهم مجال تصمیم اجباراً محکوم بتغییر منظم و جهت یافته است و لزوم تجدید نظر در قانون بمعنای اعم روی همین اصل است سانکسیون نوامیس اجتماعی گرچه ممکن است شبیه سانکسیون مقررات داخلی نباشد ولی وجود دارد اگر دولتی از نوامیس اجتماعی تخلف کند امکانات خود را از دست میدهد.
حاکمیت تغییر محل میدهد.

دولت متزلزل میشود یا سقوط میکند

نتیجه آنکه دولت محکوم مقررات قوانین کلی طبیعی و اجتماعی است ولی در عین حال حاکم بر قوانین جزئی اجتماع خاص خود میباشد و این حاکمیت مطلق نیست بلکه محدود میشود بهمان مقررات کلی.

